

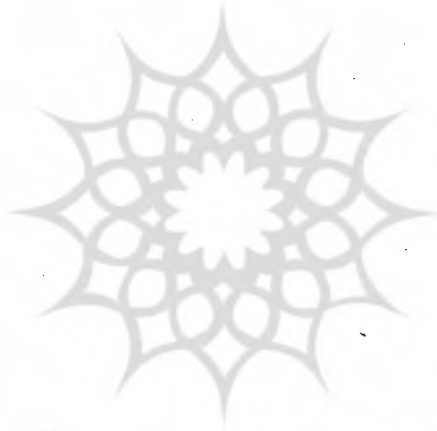
تاتر

شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی


پرتال جامع علوم انسانی



تاتر



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز



□ چند نمایش کوتاه از انقلاب

شعبه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

م - الف



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پیرزن □
پرتال جامع علوم انسانی

«صحنه اتاق ۳×۴ با یک پنجره و یک تاقچه- مفروش .. گوشه اتاق رختخواب»
«در گوشه دیگر جالباسی- یک طرف بساط سماور و دیگر لوازم- در تاقچه عکس»
«جوانی که قاب شده و دیلم قاب شده، عکس امام در وسط دیوار اتاق .. چند»
«کلاه بافته شده روی هم گذاشته شده. پیرزن مشغول و رفتن به سماور»

صدای پیرزن:

اسم من طاهره است. طاهره عسگری. شاید ۶۰ بهار رو پشت سر گذاشتم. کم وزبادش یادم نیست. اما میدونم که سختی هاش زیاد بوده و خوشی هاش کم. خدا بیامرزه من رضارو مرد خوبی بود برام، چهل و چند سال همراهش بودم. و یاد گاراون دوتا دختر بود و دوتا مرد. دخترا که رفتن خونه بخت، فقط محمد مونده بود برام و قاسم.

پیرزن:

جایی دیگه حاضره بذار برم سینی بیارم.

«پیرزن از اتاق خارج میشود و بایک سینی برمی گردد. دوچایی ریخته»

«ومی آید می نشیند. یک چایی را جلو میهمان که مانمی بینیم»

«ویک چایی جلوی خود می گذارد. خطاب به میهمان»

پیرزن:

دعا کردم خدایا کمکش کن، میدونی که، رفته بود تظاهرات، خیابون انقلاب. تو میدون زاله بودی. به همچین روزایی باید دامادش می کردم. خدایا شکر که هل خیرش کرد. همون چیزی که میخواستم. وقی حرف میزد، انگار من رضا، بابات بود که جوون شده بود.

می گفتمت: باید باظلم جنگید. باید پی حرف حق رفت. از دروغ و بدی پرهیز کرد. باید از اماما و ائمه اظهار درس یاد گرفت.

می گفتم: باشه. من که سواد نداشتم حتماً هرچی می گفت درست بود. هرکی پاک باشه و هلال و حروم سرش بشه مردم آزاری نکنه و دنبال خیر بگرده. باید بهش اطمینان کرد. آره توهم می گفتمی. حرف و عملش یکی بود. یقین گفته اماما هم همینه دیگه، مگه نه؟ کوچیک که بود چقدر شیطونی می کرد. اگر چایی می ریختی و سرش خالی بود، گریه می کرد و می گفت: این سرش خرابه، این رنگش زیاده، این رنگش خیلی کمه. نون و پنیر و سبزی دوست داشت ولی اگر تره توی سبزی ها نبود، الم شنگه راه می انداخت که تره هاشو خودتون خوردین یادت میاد، درخونه های مردمومی زد و فرار می کرد. هر روز نباید بایکی دعوا می کردم. یا اینکه از تو بزرگتر بود ولی بیشتر شلوغ می کرد. هر زمستون باید بافتنی شومی شکافتم و یک جور دیگه می بافتم، یا به تومی دادم و یکی دیگه می گرفتم، و گرنه بهانه می کرد و نمی پوشید. اونوقت سرها می خورد و دوا و دکترا، برعکس تو چقدرم بد دوا بود. کشک خالی می خورد. میذاشت گوشه لوپش، مثل ب نبات می مکید. هر وقت براش می گفتم تو این طوری بودی، توبه و جب بودی حالا اینقدر بزرگ شدی، می خندید و می گفت: مادر حلالم کن. حلال مادر جون. از ده، دوازده سالگی دیگه نماز و روزه و شومام و

تمام انجام میداد. شبای احیا ماه رمضان تا نصف شب توی خونه منتظر می‌موندم تا از مسجد برگردد. وقتی می‌ومد، خودمو بخواب می‌زدم، توهم مست خواب بودی. آگه می‌فهمید بیدار می‌موندم تا بیدار، ناراحت می‌شد. درساشم خوب می‌خوند. این دیلمشه روناقچه، دیده بودی که چایی داره سرد میشه. بعضی سالها چند درس تجدیدی می‌آورد و تابستون اونسال نصفه روزه میرفت سرکار. چقدر دوست داشت درس بخونه، مهندس خونه بشه، یه مدتی می‌گفت می‌خوام دکتر بشم. یه مدتی بهونه کرده بود بره خارجه، می‌خواست اونجا درس بخونه و برگرده. گفتم: نری اونجا دخترای بی‌حیا و رنگ و وارنگ اونجا گولت بزندن. می‌گفت: محمدمدت خیلی فرصت تراز اینهاست مادر، نرفت. موند اینجا و به مقصودش رسید.

خدایا به مرحمت، ای پروردگار عالمین از سرتقصیرات ما بگذر، همه جوونای مردم روبه راه راست و درست هدایت کن. انگار همین دیروز بود اونجا نشسته بود و کتاب می‌خوند، یا عکس امام رونقاشی می‌کرد، یا باتودعوا می‌کرد. ولی نه. چهارساله که دیگه صبح‌ها نمازش رو بلند بلند نمی‌خونه، اما صداش توی گوشمه.

هروقت عکس این جوونایی رومی بینم که میرند جبهه. بنظرم میاد محمدم نوشونه، بایه دستمال چهارخونه چهارخونه که دورگردش بسته. بایه کلاه بافتنی همین اندازه که سرش کرده و نوحه می‌خونه خدایا خودت ریشه ظلم رو از دنیا بکن. این صدام کافر و همه ظالمین رو نیست و نابود کن. خدایا از سرتقصیرات ما بگذر، من بی‌عرضه و بی‌دست و پا رو براه راست هدایت کن. خدایا این امام ورهبرو، تظاهر امام دوازهم حفظ کن.

باشم برم، نباید برم این بافتی هار و برسونم مسجد. (خطاب به عکس ناقچه) الان برمی‌گدم. تنها که نیستی برادرت پیشته.

«موزیک دور بین عقب می‌کشد. کسی نیست. عکس برادر کوچک»

«محمد که یک چایی جلوی آن است. پیرزن از در»

«خانه خارج شده است»

پرتال جامع علوم انسانی



□ نفت شاه

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی
اشخاص:

- ۱- پیرزن
- ۲- نفتی
- ۳- مأمورگارد
- ۴- مردم

صحنه:

بریک خیابان. مغازه‌های بسته-یک مغاره نفتی وصف ظرفهای نفت که از
دسته‌هایشان طنابی رد شده مردم منتظرند که سر باز گارد بیاید و نفت تقسیم شود.

نفر (۱) - چی میگه؟

نفر (۲) - هیچی بازم داره چاخان میکنه (مرد بیک رادیو بگوش چسبانده)

نفر (۴) - چیزی ندان بگن

نفر (۳) - میگه همه جا امن وامانه

نفر (۲) - دیگه جایی نمونه اعتصاب بشه

(۱) - آره - همه جا امن وامانه، همه باجون ودل کار می کنن اما چه کاری؟

نفر (۳) - اعتصابم خودش کاره دیگه

نفر (۲) - اگه همینطور پیش بره کمرشون میشکنه

نفر (۱) - حالاشم بزور وابستادن

پیرزن - انشالله خیر نبینن به حق فاطمه زهرا

نفر (۲) - نگران نباش مادر اینا دیگه زور آخرشونه

نفر (۳) - همین چند وقت پیش تولو یزان زدن ۶۰، ۷۰ تاشون رو کشتن

نفر (۱) - بله خوب با مردم درافتادن این چیزارم داره

پیرزن - میگن سگ از ترسش واق واق میکنه - اینام ترسیدن

نفر (۲) - اگه رفتنی نبودن که اینقدر مردمواذیت نمی کردن

نفر (۳) - بازم کاری نمی نونن بکنن

صد از خارج: حسین آقا ما اومدیم

نفر (۵) - سلام آقا مهدی، حال شما چطوره، خوبین، قربونتون برم، برید خونه من ازدم آره

دیگه چیکار کنیم - صبح تا حالا علاف اینجائیم - آره برید خونه من اومده ببخشید

آقا ساعتون چنده؟ - تانیم ساعت دیگه که میاد آره آره قربونت برم - تو چطوری کوچولو

نفر (۱) - بابا تقسیم کن دیگه

نفتی - خوب نیومده

نفر (۴) - کی؟

نفر (۵) - مامور گاردو میگه

نفر (۴) - ایک هی تو هر کاری دخالت میکنن

نفر (۵) - میخوان اذیت کنن

نفر (۱) - حالا نمی شه شما نفت رو بدی - مردم معطلن

نفتی - والا من از خدا میخوام - میترسم بیاد و بهونه کنه انوقت همین یه ذره م ازتون دریغ میشه

نفر (۴) - راس میگه - دنبال یه چیز می گردن بهش بند کنن

نفتی - همین دیروز اومدم جوازمو بیرم شرکت نفت واسه نفت امروز، دیدم رودرمون معلوم

نیست کی اومده نوشته بگو مرگ بر....

مردم-شاه دیگه....چرا می ترسی

نفتی-بدشانسی سر بازام رسیدن خودمونو گوش مالی دادن میخواستن جوازمو باره کتن،
قسم، آیه-گفتن پاکش کن مگه پاک میشه-یه خورده رنگ مالیدم روش-اما هنوز خوب
پاک نشده.

یکنفر-نگ بارنگ پاک نمی شه مثنی

پیرزن-من اگه مریض نداشتم به دقه هم اینجا وای نمی ایستادم خدا هیچ بنده ای رو محتاج
ظالم نکنه

نفر(۵)-ماهم بچه کوچیک داریم-والله آدم بزرگ دوتالحاف بیشتر میاندازه روش-بچه
که حالیش نیس.

نفتی-بابا بچه مگه حرف حالیشه، بیچاره داداشم زنش فارغ شده-رفته به دونه ازاین
بخاری برقی باباهزار مکافات معلوم نیست از کجا پیدا کرده-اونم هرشب تظاهراته و برق
میره-پریشب اومد درخونه ماهمش ۳ لیتر نفت داشتیم اونم اون برد-بابی برقی وبی نفتی
واین مریضی و....خدا خودش به فرجی برسونه

پیرزن-همین چند روزه-دیگه هواداره میره روبه گرمی

نفر(۱)-اومد-اینه؟

(هممه مردم-سر باز وارد می شود)

سر باز-شلوغ نکنید به همه میرسه

پیرزن-چقدر روشنم زیاده

نفر(۱)-بیست لیتر

نفر(۴)-زمستون میره امار و سیاهیش به ذغال میمونه

یکنفر از ته صف-صلوات بلند بفرستید

(مردم صلوات می فرستند)

سر باز-مگه اینجا مسجده که صلوات میفرستین

پیرزن-خیال کردن باین بازیها می تونن مردمو خسته کتن

نفر(۴)-همه جامسجده-مگه مسجده خونه خدائیس-خدا هم همه جاهست

نفر(۵)-عجب وضعی ها

سر باز-بدتر از اینم میشه-کجا شو دیدین-این تازه اولشه

پیرزن-مردم بیدی نیستن که ازاین بادا بلرزن

یکنفر از ته صف-صلوات

(مردم صلوات می فرستند)

سرباز- ساکت- میخواین آشوب بیاکنین- آگه شلوغ کنین دیگه از نفت خبری نیس

پیرزن- ببین داره کیارومی ترسونه

نفر(۵)- گوش ندین بابا این به چیزی می گه که حرفی زده باشه

سرباز- خودتون این وضعودرست کردین

پیرزن- مگه چیکار کردیم؟

سرباز- دیگه میخواستین چه کارکنین- همه جا خرابی بیارآوردین

پیرزن- ماها؟

سرباز- آره شماها

پیرزن- مگه ما چی می گیم؟

سرباز- هیچی- میخواین امنیت نباشه- میخواین حکومت شاه نباشه

پیرزن- امنیت که دست شا نیست- خوب نباشه.

سرباز- اونوقت به عده بیان وهمه چی رو غارت کنن

پیرزن- لابد حالا که نمی کنن؟

سرباز- کیا؟

پیرزن- چه میدونم- دم ودستگاه وخارجیا

سرباز- بامن بحث تکن حوصله شوندارم

پیرزن- من بحثی نکردم- توگفتی ما میخوایم خرابی بیار بیاریم من گفتم نخیر- ما میگیم این

حکومتونمی خوایم، حکومت اسلامی میخوایم.

سرباز- اسلام میگه دکونارو آتیش بزیند؟

پیرزن- نه

سرباز- پس چی؟

پیرزن- اسلام میگه فساد ودزدی نباشه، دکونه عرق فروش نباشه، حکومت حق باشه- زور

نباشه

سرباز- یعنی مادزدیم؟

(درفاصله گفتگوها نوبت به پیرزن می رسد وظرفش را نفت میکند)

پیرزن- خیرشاه دزده- شما که خودتم بیچاره ای

سرباز- (باتمسخر) بیچاره- تازه این نفتم از صدقه سری شاهنشاه دارین، این نفتم شاه بهتون

داده

پیرزن- این نفتو شاه داده

سرباز- آره

پیرزن- پس من نفتی که شاه داده نمی خوام

یکتفر- صلوات بلند بفرستید

(مردم صلوات می فرستند- پیرزن بیت نفت)

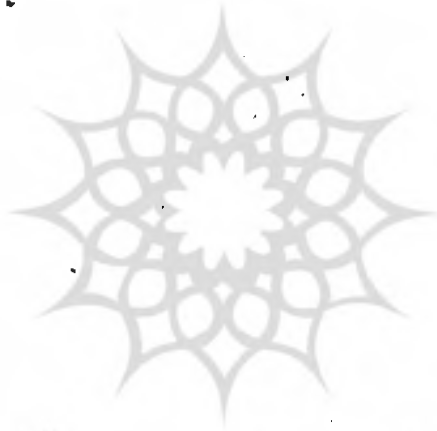
(رابلند کرده جلو چشم همه به زمین میریزد)

مردم- بگو مرگ بر شاه- بگو مرگ بر شاه

(سرباز گیج شده است)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی